



درسهای از نهج البلاغه

آیت الله العظمی منتظری

خطبه ۲۳۳

قسمت نهم

درماندگان روز رستاخیز

را می بستند و در خوابگاه‌ها، عقالشان می کردند، لذا آن خوابگاه‌شتران یا سایر حیوانات اهلی را «معقل» می گفتند. پس معقل یعنی جانی که شترها را عقال می کنند برای اینکه در همان جا استراحت کنند و بیرون نروند. و کم کم این لفظ بر خود خوابگاه اطلاق شد، و مطلق خوابگاه را معقل می گفتند، حال چه مرتبط به حیوانات باشد یا حتی مربوط به انسانها. اکنون در زبان عربی، به خوابگاهی که سربازان و پاسداران و مزداران را در خود پناه می دهد، «معقل» می گویند.

در این جمله حضرت می خواهند بفرمایند: هر چه خوابگاه‌ها و پناهگاه‌های محکمی هم برای خود درست کردید باز هم نفعی برایتان نداشت. یعنی آنگاه که مرگ انسان فرا می رسد، نه کاخ‌های آسمانخراش به داد او می رسد و نه پناهگاه‌های بت‌آور، ای ضد موشک! خلاصه دنیا وفانی ندارد و همان خوابگاه مستحکم و محفوظی هم که به آن اطمینان دارید، شما را تسلیم مرگ خواهد کرد.

لفظ: به معنای انداختن و پرت کردن است. و اینکه تلفظ بر حرف زدن اطلاق می شود، به همین معنی است زیرا در موقع سخن گفتن، انسان گویا سخن را از دهان می افکند. عربها می گویند: «اکل النور و لفظ لانه» - یعنی خرما را خورد و هسته اش را انداخت. این بیرون انداختن هسته از دهان را می گویند. و «لفظتهم المنازل» - یعنی منزلهائی را که آن اشخاص برای خود ساخته بودند، این منزلها و کاخها، سرانجام آنان را بیرون انداخت و روانه قبرهایی تنگ و تاریک نمود.

اعینهم: «اعین» - یعنی خسته کرد و مصدر آن اعین است بمعنای خسته کردن.

المحاولون: احتمالاتی در این لفظ داده شده. یک احتمال این است که محاول جمع محول است و محول مصدر میمی از ماده «تحول» می باشد. یعنی تحولات دنیا، مردم را خسته کرده است. مثلاً شخصی را می بینی که هر چه پول و دارائی دارد، در تهیه یک باغ خرج میکند و با چه زحمت و مشقتی درختهایش را تهیه و آبیاری و نگهداری می کند، ناگهان یک سیل می آید، تمام درختان او را با خود می برد یا یک خشکسالی و قحطی پدید می آید، تمام درختان سبز را پژمرده و

فَأَسْلَمَهُمُ الْمَعَالِلُ ، وَ لَفَّظَهُمُ الْمَنَازِلُ ، وَأَعْيَنَهُمُ الْحَاوِلُ ،
فَمِنْ نَاجٍ مَغْفُورٍ ، وَ نَجْمٍ مَجْرُورٍ ، وَ سِلْوٍ مَذْبُوحٍ ، وَ دَمٍ مَسْفُوحٍ ،
وَ عَاطِرٍ عَلَى يَدَيْهِ ، وَ صَافِرٍ يَكْتَبُهُ ، وَ مُرْتَفِعٍ يَخْتَلِبُهُ ،
وَ ذَارٍ عَلَى رَأْسِهِ ، وَ نَاجٍ عَنِ عَزْمِهِ ، وَ قَدَّازٍ ذَرَبَ أَيْبَلَهُ ، وَ أَهْبَلَتِ
الْأَيْبَلَةُ ، وَ لَاتَ حَبْنٌ مَنَاسِرٍ ، مَهَبَاتٌ مَهَبَاتٌ !! قَدْ فَاوَتْ
مَافَاتٍ ، وَ ذَهَبَ مَا ذَهَبَ ، وَ وَصَّي الدُّنْيَا لِحَالِهَا بِالْمَا (فَنَابِكْتُ
عَلَيْهِمُ التَّمَا ، وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْتَظَرِينَ) .

بحث ما پیرامون خطبه ۱۹۱ نهج البلاغه با تفسیر محمد عبده یا خطبه ۲۳۳ یا ترجمه فیض الاسلام بود. فراهانی از این خطبه مبارکه، در وصف و معرفی دنیا و بی وفائی آن با دنیاپرستان، بررسی شد و اکنون همان اوصاف را از قسمت بعدی خطبه پی می گیریم:

«فأسلمتهم المعاليل ولفظتهم المنازل و أعينهم الحاول».

خوابگاه‌های محکمی، آنان را تسلیم مرگ نمود و منزلها آنان را بدور افکند و تحولات یا خواسته‌های دنیا، آنان را خسته و ناتوان کرد.

تسلیم مرگ

معقل: اسم مکان است از ماده عقال. در گذشته شترها را وقتی می خواستند مهار کنند، پاهایشان را به زانوهایشان می بستند تا فرار نکنند، آن ریسمانی که به پای شتر می بستند، آن را عقال می نامند. و چون معمولاً وقت خواب پاهای شترها

خشک می سازد. و نه تنها درختان و باغها و کاشها به نابودی کشیده می شوند که تحولات زندگی، خود انسان را نیز ناتوان و خسته و فرسوده می سازد و با گذشت چند سال پرمشقت و تعب، ناگهان مرگ فرارسیده و او را به کام خود فرو می برد.

احتمال دیگر این است که محاول بمعنای مطالب باشد یعنی خواسته های دنیا مردم را خسته و ناتوان کرده است. شخصی را می بینید که پس از مشقت و زحمت فراوان، یک منزل برای خود تهیه می کند ولی طولی نمی کشد که آن منزل را کوچک و محقر می یابد و در پی خریدن منزلی دیگر می افتد و هر چه منزلش هم بزرگتر و وسیعتر باشد، باز خواسته های دنیا بنحوی دیگر در برابر چشمانش محتم می گردد، و در پی خریدن منزلی دیگر است و همچنین اگر باغی دارد چند سالی که بر او گذشت، باغ را توسعه می دهد، باز هم آن را کوچک می پندارد و در فکر توسعه بیشتر است.

احتمال سوم این است که محاول جمع محال یا محال به معنی فکر و وقت است. «امیتهم المحاول» یعنی فکر و وقتهایی که مردم صرف دنیا می کنند، آنها را خسته و فرسوده کرده است. اگر پول هم ندارد که باغ بخرد، لافقل مدتهای زیادی فکر خود را صرف تهیه پول و از آن پس باغ می کند و این اوقات زیادی که صرف در اندیشه های بدمست آوردن دنیا می کند، او را خسته کرده است.

«لین نأج معفور ولحم مجذور و شلو مذبوح و دم مسفوح».

عده ای نجات پیدا کرده اند ولی مجروح و معلول اند و عده ای مانند گوشت جدا شده و یا اعضای ذبح شده و یا خون ریخته شده اند.

حالات مردم در آخرت

حضرت، دنیا را به صحنه جنگی تمام عیار تشبیه می کند. عالم دنیا، عالم جنگ و ستیز است.

پس از تمام شدن صحنه های پیکار و کارزار، ثمره جنگ چه چیزهای دردناکی است. عده ای را می بینی که رسته اند و از دام بلا جسته اند ولی زخمهای کاری از دنیا برداشته اند و بدنشان مجروح و معلول است. دستی شکسته و پائی از دست داده اند و عده ای دیگر چه حال بدتری دارند: بدنهای قطعه قطعه شده و عضوهای از هم جدا شده و خونهای ریخته شده، سرزمین پیکار را فرا گرفته است، دنیا هم چنین است، اگر کسی نجات پیدا کرده و خود را توانست از این صحنه پیکار بیرون ببرد، بی گمان عضوی مجروح یا معلول در بدن دارد. دنیا او را فرسوده و خسته کرده است و مشکلات دنیا او را از پای درآورده است و اما دیگران که در این سرزمین پیکار ماندند و خود را دلبسته کردند، وای بحالشان که مانند اعضای از هم جدا شده و یا خونهای ریخته شده می باشند، و تازه روز قیامت، روز بدبختی و فلاکتشان است، هر چند در دنیا بیشتر تلاش کردند که دنیاشان را شیرین کنند و هرگز سودی نبردند، روز رستاخیز، بیچارگی و در بدری آنها زیادتر می شود و تازه باید پاسخگو هم باشند.

ناج: نجات پیدا کرده و از دام هلاکت جسته.

مفقور: مجروح و گزیده شده. ناج معفور: نجات پیدا کرده ای از هلاکت که زخم کاری بر بدن او پدید آمده، و مجروح و معلول گشته است.

لحم مجذور: تکه گوشت جدا شده را «لحم مجذور» می نامند. نحر شتر را نیز جذر می گویند. قطعه های گوشتی که پس از نحر شتر برای درندگان می ماند، آن را «جذرا الصباح» می گویند.

شلو مذبوح: گوسفندی که ذبح شده، هر قطعه گوشت جدا شده آن را «شلو» می نامند که جمع آن «اشلاء» می شود. پس شلو مذبوح، یعنی قطعه های پراکنده گوشت.

دم مسفوح: خون ریخته شده.

«وعاصی علی یدیه، و صافق بکفیه، و مرتفق بحدیه، و زار علی رأیه، و ذابح عن عزیه».

و برخی (از شدت ناراحتی) دست خود را می گزند و برخی دو دست خود را بر هم می زنند (و دریغ می خورند) و بعضی گونه های خود را بر آرنج گذاشته و برخی بر اندیشه و فکر خود، خویش را ملامت می کنند و برخی از زینت و عزم خویش روی گردان اند.

پشیمانی سودی ندارد

عده ای از این دنیا پرستان را در روز قیامت که روز حسرت و پشیمانی است، می بینی که از شدت حسرت و اندوه، دستهای خود را می گزند. و این قسمت از خطبه اشاره دارد به آیه قرآن که می فرماید: «و یوم بعض الظالم علی یدیه بقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سیلاً» - و روزی که ظالم و ستمگر دستان خود را می گزد و فریاد می کند که ای کاش از پیامبر «ص» پیروی می نمودم و راه خود را از راه او جدا نمی ساختم. آری! در آن روز است که ظالم- حال چه ظالم بر مردم و چه ظالم بر خویش- دست خود را از شدت ناراحتی و پشیمانی گاز می گیرد و زانوی غم به بغل می گیرد و برگشته سیاه خویش پشیمان است ولی چه سود که دنیا جای عمل است و آخرت جای حساب. اگر در این چند روزه دنیا، به فکر آخرت بود و راه خود را از راه پیامبر و امامان علیهم السلام جدا نمی کرد، هرگز در روز واقعه، دست خود را از حسرت و پشیمانی نمی گیرد و به او نسیب نمی زدند که دیگر پشیمانی سودی ندارد.

هر کس اول بسنگ سرد پایسان کار

اند از آخر او ننگ سرد شرمسار

برخی دیگر را می بینی که از ناراحتی و تألم زیاد، دو دستهایشان را بهم می زنند و برخی دیگر دو دستها را بر صورت گذاشته، سر در گریبان غم و اندوه فرو برده اند که چه خاکی بر سر بریزند و برخی را می بینی که خود را ملامت و سرزنش می کنند که چرا تمام اوقات عمر خود را صرف در دنیا و ساختن کاشها و باغهای چند روزه دنیا کردند و هیچ به فکر ساختن خانه جاودانه آخرت نبودند

بقیه در صفحه ۴۲

بقیه از درماندگان روز رستاخیز

و برسی را می بینی که از تقسیم ها و عزم های خود در زرادتدواری و جمع مال برگشته اند.

صافی بگفت: دو دست خود را بهم زدن.

مرتضی بگفت: دو گونه های خود را بر آرنج نهادن.

زار علی رآه: زاری، عیب کننده است. رأی، فکر و اندیشه می باشد.

«وقد ادبرت الحيلة وأقبلت العلة ولات حين مناص»

حيلة و تدبیر پشت کرده و شدت و بدبختی روی آورده و راه فرار نمانده است.

راه فرار نیست

تمام آنها را که دیدی از حسرت و غم دستهای خود را گازی می گرفتند یا دو کف دست را بهم می زدند یا گونه ها را بر آرنج می گذاردند و یا اندیشه خود را تخطئه می کردند و یا اثر اراده و نیت خود برگشته بودند، هیچ راهی برای نجات و رستگاریشان نمانده است و بلای ناگهانی و شدت و سختی به آنها روی آورده است و آتش دوزخ در انتظارشان می باشد. و دیگر راه فراری نیست.

ادبرت الحيلة: حيله و تدبیر پشت کرده و به کار نمی آید.

عيلة: شر و شدت و سختی.

لات حين مناص: «لات» همان لائی است که بمعنای «لیس» می باشد به اضافه یک «تا» که به آن چسبیده است. اسمش محذوف است و پیشترش حين مناص است و مناص بمعنای فرار می باشد. گویا جمله چنین است: لات الحين حين مناص یعنی نیست زمان، زمان فرار.

«هبهات هبهات! فدففات مافات، وذهب ماذهب، ووضت الدنيا

لحال بالها [فما بکت عليهم السماء والأرض وما كانوا منظرين]»

چه دور است اندیشه شان! رفت آنچه رفت و گذشت آنچه گذشت و دنیا به دلخواه خود سپری شد. خداوند می فرماید: پس گریه نکرد بر آنها آسمان و زمین و مهلت داده نشدند.

بیچارگی و درماندگی دنیا پرستان

خیلی دور است که بتواتی باز گردی و تدارک کنی گذشته را و اصلاً محال است چرا که هر چه بود گذشت و باز نمی گردد و دنیا هم به میل و دلخواه خود سپری شد و هرگز به شما اعتنائی نکرد و اهمیتی ندارد. آن همه مال و ثروت و کاختهای آسمان خراش و زن و فرزند و خدم و حشم، تو را به کار نیاید و پیشیزی ارزش برای تو در این روز رستاخیز ندارد. خداوند در قرآن می فرماید: نه آسمان و نه زمین بر مرگ این مردم گریه نکردند و مهلت داده نشدند (که گذشته ها را جبران نمایند).

در این آیه چند احتمال داده شده است: یکی اینکه مقصود از سما و ارض، اهل آسمانها و اهل زمین باشد. و احتمال دیگر اینکه معمولاً در وفات بزرگان، گفته می شود که اینقدر فلانی بزرگ است که جا دارد آسمان و زمین در فراقش گریه کند و این آیه شاید اشاره به همین مقوله باشد. در هر صورت می خواهد فرماید که ایشان دیگر هیچ نام و نشان نیکویی برای خود نگذاشتند و در اثر مرگشان آب از آب حرکت نکرد و به مزینة تاریخ روانه شدند.

هبهات: یعنی بشد، بسیار دور شد و در مورد امر محال استعمال می شود.

لحال بالها: بدلخواه خویش. یعنی دنیا به میل و اراده خویش، به کار خود ادامه داد و هیچ اعتنائی به دنیا خواهان نکرد.

ما كانوا منظرين: مهلت داده نشدند. انظار بمعنای مهلت است.

علاصه عزیزان باید سعی کنیم که من و شما در ایوم الحسره، حسرت گذشته ها را نخوریم و از این عمر زود گذران به اندازه ای که می توانیم بهره بگیریم برای آخرت، پس هر چه مال و ثروت داریم اگر برای سرای حقیقی و زندگی واقعی خود مصرف کردیم، اثرش می ماند و گرنه جز وزر و وبال و حسرت چیزی در بر نخواهد داشت.

ادامه دارد

بقیه از خودشناسی ...

می گوید: «هو الذال بالدلیل علیه والمؤدی بالمعرفة الیه» (ج ۱ ص ۲۰۶). او. خداوند خود رهنمای هر دلیلی است که بر اثبات او اقامه می شود، و شناخت حاصل شده از هر دلیلی که بر وجود او اقامه گردیده را او بخود مربوط و ایصال می کند. و حد اوسط موصل معرفت بخویش او است، و سیئت هر اوسطی برای معرفت و تصدیق بشیوت اکبر برای اصغر، از آن ذات مقدمه افاضه می شود و «لکل وجهه هو مؤتیه» و این شوریده چه عالی گفته است:

اذا رام عاشقها نظرةً و لیس یستطعمها فمن لطفها
اعزازته طرفاً رآها به فکان الصبر بها طرفها

علیهذا پاسخ سؤال مطرح شده در آغاز مقاله حاضر: «خودشناسی و خداشناسی یا برعکس: خداشناسی و خودشناسی؟» خوب روشن گردید و آیه کریمه مذکور از سوره «افضلت» با علاوه ای جواب می دهد: «أفناق شناسی و خداشناسی، و خودشناسی و خداشناسی، و خداشناسی و همه چیز را بشناخت او شناختن» «والله یقول الحق و یهتدی السبیل».

ادامه دارد